

انقلاب اسلامی

و صورت‌بندی گفتمان‌های قدرت در نظام بین‌الملل

سید جلال دهقانی فیروزآبادی*

علیرضا اسماعیلی مازگر**

چکیده

وقوع انقلاب اسلامی، یکی از نقاط عطف در تاریخ روابط بین‌الملل بوده است. انقلاب اسلامی با طرح «اسلام سیاسی»، گفتمان قدرت خود را مفصل‌بندی نموده و با حضور میدانی خود، صورت‌بندی گفتمان‌های قدرت در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی را متأثر ساخته است. مقاله حاضر می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که در فضای رقابت و منازعه در دو سطح مذکور، صورت‌بندی گفتمان‌های قدرت تحت تاثیر حضور میدانی گفتمان اسلام سیاسی، چگونه متحول شده است؟ با بررسی دقیق فضای تخصص و تنازع گفتمان‌های قدرت در نظام بین‌الملل و زیرسیستم غرب آسیا با مبدئیت زمانی وقوع انقلاب اسلامی در ایران و با بکارگیری ابزار تحلیل گفتمان، می‌توان خط سیر تصاعدی گفتمان اسلام سیاسی را در هندسه قدرت جهانی ترسیم و تبیین نمود. غیریت‌سازی اسلام سیاسی با هر دو گفتمان هژمون نظام بین‌الملل یعنی کمونیسم و لیبرالیسم و به تبع آن با خرده‌گفتمان‌های وابسته منطقه غرب آسیا، موجبات افول و سقوط شماری از خرده‌گفتمان‌های وابسته منطقه غرب آسیا را فراهم نموده است.

واژگان کلیدی

انقلاب اسلامی، نظام بین‌الملل، گفتمان‌های قدرت، اسلام سیاسی.

jdehghani20@yahoo.com

ar.esmaeili1979@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۲

* استاد دانشگاه علامه طباطبایی.

** دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی.

تاریخ دریافت: ۹۵/۴/۱۰

طرح مسئله

پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ میلادی را می‌توان سرآغاز تحولات جدید در نظام بین‌الملل معاصر و آغازی برای تحلیل و مقایسه فضای منازعات منطقه‌ای و بین‌المللی دانست. انقلاب اسلامی با «اسلام سیاسی» گفتمان قدرت خود را مفصل‌بندی نمود و ضمن تثبیت جایگاه هژمونیک خود در سطح داخلی و ملی، به مرور وارد عرصه رقابت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی گردید و توانست با اثرگذاری بر رقبای منطقه‌ای و بین‌المللی‌اش، صورت‌بندی گفتمان‌های قدرت را به نفع افزایش دامنه هژمونی خود متأثر سازد. گفتمان اسلام سیاسی، همزمان با غیریت‌سازی از گفتمان‌های هژمون کمونیسم و لیبرالیسم در عرصه بین‌المللی، در سطح منطقه‌ای نیز توانسته است هویت خرده گفتمان‌های وابسته را به چالش کشیده و موجبات افول و خروج شماری از آنها را از عرصه رقابت فراهم نماید.

هدف این نوشتار؛ ترسیم صحیح صورت‌بندی گفتمان‌های قدرت در سطوح منطقه‌ای (غرب آسیا) و بین‌المللی پس از رخداد انقلاب اسلامی و ظهور گفتمان اسلام سیاسی است. از این‌رو، مقاله حاضر می‌کوشد به این سؤال پاسخ دهد که در فضای رقابت و منازعه در دو سطح مذکور، صورت‌بندی گفتمان‌های قدرت تحت تأثیر حضور میدانی گفتمان اسلام سیاسی چگونه متحول شده است؟

مبداء مورد نظر برای تقسیم و تحلیل مراحل مختلف نظام بین‌الملل معاصر در این مطالعه، پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ می‌باشد. بر این اساس تلاش می‌شود چگونگی صورت‌بندی گفتمان‌های قدرت در مقاطع زمانی سه‌گانه: الف) پس از جنگ جهانی دوم تا پیروزی انقلاب اسلامی، ب) از انقلاب اسلامی تا فروپاشی شوروی، و ج) از فروپاشی شوروی تا زمان حاضر ترسیم و مورد بحث قرار گیرد. مزیت و نوآوری پژوهش حاضر نسبت به ادبیات موجود، تبیین فرآیند حضور میدانی گفتمان اسلام سیاسی به عنوان گفتمان قدرت برآمده از انقلاب اسلامی در فضای عینی رقابت بین‌المللی است که متناظر بر واقعیت‌های موجود در عرصه بین‌المللی بوده و برخلاف شماری از پژوهش‌های حاضر، ماهیت انتزاعی صرف ندارد. همچنین این تحقیق برخلاف روح حاکم بر ادبیات موجود، با تمسک به پشتوانگی انقلاب اسلامی، هویت و شخصیتی فعال، پویا، زنده و تهاجمی برای گفتمان اسلام سیاسی در عرصه بین‌المللی ترسیم نموده است.

رهیافت نظری

رویکرد این مقاله، ترسیم نحوه ایفاء نقش گفتمان قدرت برآمده از انقلاب اسلامی در هندسه قدرت جهانی و چگونگی مواجهه و منازعه آن با گفتمان‌های هژمون در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای است، لذا انتخاب رهیافت نظری مناسبی که بتواند ضمن تشریح فضای خصومت حاکم بر نظام بین‌الملل، از ظرفیت

تبیین‌کنندگی هویت‌های متعارض جریان‌های قدرت برخوردار باشد، امری ضروری است؛ چنانچه توفیق این مقاله تا حدود زیادی بستگی به انتخاب صحیح آن دارد. در این راستا با توجه به ماهیت موضوع تحقیق و هویتی و گفتمانی بودن آن، رهیافت نظری مطلوب باید از ویژگی‌ها و امتیازات زیر برخوردار باشد:

اولاً؛ از طریق آن تصور و تجسم گفتمان به عنوان نظام ارزش‌ها، قواعد و معانی در یک زمینه زبانی که دارای خودمختاری و تأثیرات مستقل بوده و بر کلیه جوانب حیات اجتماعی غلبه می‌یابد و بازیگران از طریق آن جهان را درک و فهم می‌کنند، امکانپذیر باشد. ثانیاً؛ نقش مقوم و تأسیسی برای زبان و گفتمان قائل باشد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۴: ۱۷) و فهم جهان را از درون ساخت‌های گفتمانی میسر سازد، ثالثاً؛ قدرت تبیین‌چگونگی شکل‌گیری هویت‌های سیاسی در فضای تنازع گفتمانی را داشته باشد، رابعاً؛ ساختارهای حاکم را مشروط و محتمل دانسته، قائل به نفی ضرورت و قطعیت و تعیین شدگی آنها باشد، خامساً؛ وحدت روابط اجتماعی و روابط قدرت را بپذیرد. (حقیقت، ۱۳۸۵: ۵۳۰)

رهیافت‌های سنتی مانند رفتارگرایی و کارکردگرایی بخاطر محدودیت‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی، فاقد ویژگی‌ها و توانمندی‌های مذکور هستند؛ لذا نمی‌توانند چارچوب نظری مناسبی برای موضوع تحقیق حاضر به حساب آیند. رهیافت‌های ساختارگرایانه نیز اگرچه برخی از ویژگی‌های فوق‌الذکر مانند اعتقاد به نقش تأسیسی زبان را می‌پذیرند، اما فاقد بسیاری از ضرورت‌های مورد تأکید چارچوب نظری مطلوب این مقاله می‌باشند، از آن جمله تأکید ساختارگرایی بر تغییرناپذیری ساختارها (همان: ۴۱۵) که موجب ناتوانی در تحلیل تغییر شده و مانع جدی در توضیح و تحلیل ظهور و سقوط گفتمان‌ها به حساب می‌آید.

تحلیل گفتمان به عنوان یک رهیافت نظری با دارا بودن امتیازات فوق‌الذکر و نداشتن نقاط ضعف رهیافت‌های سنتی و ساختارگرایانه، به عنوان چارچوب نظری این تحقیق در نظر گرفته شده است. البته رهیافت‌های گفتمانی با رویکردهای مختلف و توسط اندیشمندان گوناگونی مطرح شده است. مانند: تحلیل گفتمان انتقادی توسط نورمن فرکلاف^۱، رویکرد پساساختارگرایانه (دیرینه‌شناسی و تبارشناسی) توسط میشل فوکو^۲، روانشناسی گفتمانی توسط پاتر و وترل^۳ و نظریه گفتمانی ارنستو لاکلا و شنتال موف^۴ که علی‌رغم اشتراکات فراوان این رویکردها، اختلاف نظرهایی نیز بین آنها وجود دارد که پرداختن به آنها خارج از حوصله بحث ما می‌باشد.

از میان رویکردهای گفتمانی مذکور، رهیافت نظری لاکلا و موف از قابلیت بیشتری برای تحلیل موضوع تحقیق حاضر برخوردار است. همچنین این نظریه قابلیت روشی بیشتری نسبت به سایر رویکردهای گفتمانی دارد. تناسب نظریه گفتمانی لاکلا و موف از بُعد روشی با پژوهش حاضر نسبت به دیگر نظریه‌های گفتمانی،

1. Norman Fairclough.
2. Michel Foucault.
3. Potter. J & Wetherell. M.
4. Ernesto Laclau & Chantal Mouffe.

نگاه کلان این نظریه به ساختار نظام‌مند یک نظریه سیاسی در فرایند روابط هژمونیک اجتماعی است. این نظریه با استخدام مفاهیمی چون مفصل‌بندی و چگونگی جذب و دفع مفاهیم در یک گفتمان و تحولات گفتمان‌ها از طریق بی‌قراری‌های ایجاد شده در آنها، به خوبی نشان می‌دهد که عناصر فکری یک اندیشه در قالب یک گفتمان، چگونه صورت‌بندی می‌شوند و تحول آنها در تقابل با دیگر گفتمان‌ها چگونه است. البته لازم به ذکر است که رهیافت تحلیل گفتمان به دلیل نسبی‌گرایی افراطی و نفی هرگونه مبنایابی در معرفت‌شناسی، مورد نقد جدی نگارنده در همراهی با اندیشمندان مبنی‌گراست. از این‌رو، تنها بعد روش‌شناختی تحلیل گفتمان، به عنوان الگوی این پژوهش مورد توجه و تأکید می‌باشد.

انقلاب اسلامی و مفصل‌بندی گفتمان اسلام سیاسی

«اسلام سیاسی» هرچند ریشه در مبارزات مصلحان و اندیشمندان جهان اسلام طی یک قرن اخیر دارد، اما به صورت یک گفتمان قدرت، تنها پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران ظهور و بروز میدانی داشته است. نهضت اسلامی ایران، اگرچه بخشی از یک جنبش کلی در جهان اسلام بود، اما تفاوت‌هایی با سایر نهضت‌ها داشت. مهم‌ترین وجه تمایز نهضت اسلامی ایران، برخورداری آن از یک ایدئولوژی جایگزین و توانایی تشکیل «جامعه اسلامی» بود که سایر جریان‌های اسلامی فاقد آن بودند. نهضت اسلامی ایران با تبدیل شدن به انقلاب، ضمن پیش‌افتادن از سایر جنبش‌های اسلامی، به بن‌بست و رکود موجود پایان داد و جهشی در نهضت‌های اسلامی ایجاد کرد، جهشی که شتاب فوق‌العاده‌ای به جنبش‌های اسلامی داد و آنها را وارد مرحله جدید «اسلام سیاسی» کرد. (خرمشاد، ۱۳۹۰: ۳۷۴ - ۵) از این‌رو، ملاحظه می‌شود پدیده‌ای که تا قبل از انقلاب اسلامی ایران در جوامع اسلامی با عناوین خیزش اسلامی، رنسانس اسلامی، احیاءگری اسلامی و غیره در جریان بود و ذیل مفهوم جنبش‌ها یا نهضت‌های اسلامی شناخته می‌شد، پس از وقوع پر قدرت انقلاب اسلامی در ایران و تأثیرات عمیق، شدید، پرشتاب و گسترده آن بر جوامع اسلامی، از اصطلاح «اسلام سیاسی» برای نامیدن آنچه قبلاً جنبش‌های اسلامی نامیده می‌شد، استفاده شد. (همان: ۳۷۷) امروزه اگرچه واژه اسلام سیاسی برای برخی از جریان‌های موجود در جهان اسلام نیز بکار برده می‌شود، اما آنچه به اسلام سیاسی هویت و موجودیت داده است، انقلاب اسلامی در ایران می‌باشد. حقیقتی که بسیاری از پژوهشگران این حوزه از قبیل اسپوزیتو^۱ به آن ادعان داشته و ایران پس از انقلاب اسلامی را نماینده بارز اسلام سیاسی می‌دانند. (اسپوزیتو و وال، ۱۳۹۲: ۱۱۱)

در یک تعریف کلان؛ اسلام سیاسی را می‌توان گفتمانی دانست که اسلام را در کانون هویت و عمل سیاسی قرار می‌دهد. (بهریزی لک، ۱۳۸۶: ۲۵) اسلام سیاسی یک منظومه معنایی متشکل از مجموعه‌ای از

1. John L. Esposito.

نشانه های بهم پیوسته است که در مقابل گفتمان های سکولار صف آرایی کرده است. از منظر این گفتمان، مدل و نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی اسلام بدلیل پیوند با وحی الهی و بهره گیری از عقلانیت استعلایی، از دیگر مدل ها و نظامات موجود جامع تر و کامل تر است، لذا در صورت امکان عملیاتی شدن و در دسترس اعمالن اجتماعی قرار گرفتن، مورد استقبال جوامع انسانی قرار گرفته و از قابلیت اعتبار لازم جهت دستیابی به جایگاه هژمونیک برخوردار خواهد شد.

صورت بندی گفتمان های قدرت در نظام بین الملل معاصر

همانطور که در مقدمه ذکر شد، مبدأ زمانی مورد نظر این پژوهش برای تقسیم بندی مقاطع مختلف تاریخ روابط بین الملل معاصر، پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ است. بنابراین صورت بندی گفتمان های قدرت در مقاطع قبل و بعد از انقلاب اسلامی، بر این اساس ترسیم و مورد بحث قرار می گیرد.

۱. مقطع اول: بعد از جنگ جهانی دوم تا انقلاب اسلامی (۱۹۴۵ تا ۱۹۷۹ م)

هرچند در این مقطع زمانی هنوز اسلام سیاسی به عنوان یک گفتمان قدرت پا به عرصه رقابت نگذاشته است، اما ترسیم درست فضای خصومت و تنازع بین گفتمانی در این زمان، می تواند به درک بهتر مناسبات و منازعات گفتمان های قدرت و فهم بیشتر چگونگی مفصل بندی آنها در مقاطع بعد از انقلاب کمک نماید.

یک. تقابل گفتمان های قدرت در سطح بین الملل

در مقطع زمانی بعد از جنگ جهانی دوم تا انقلاب اسلامی (۱۹۴۵ تا ۱۹۷۹ م)، شاهد قطب بندی جهان به دو بلوک شرق و غرب بودیم. کمونیسم به عنوان یکی از دو گفتمان قدرت در عرصه بین المللی، دامنه هژمونی خود را تقریباً در نیمی از جهان و عمدتاً در شرق گسترانیده و گفتمان لیبرالیسم به عنوان دیگر گفتمان قدرت هژمون در نیمه غربی جهان مسلط بود.

تنازع اصلی گفتمان های لیبرالیسم و کمونیسم به دال مرکزی آنها مربوط می شود. در گفتمان لیبرالیسم، با توجه به اهمیت هستی شناختی مفهوم اومانیزم، همه عناصر و دال های شناور حول محوریت «فرد» معنا و هویت می یابند و در گفتمان کمونیسم، «جامعه» مفهومی اصیل و دال مرکزی آن به حساب می آید.

اهمیت تفکر فردگرایی یا اومانیزم در لیبرالیسم به حدی است که آربلستر^۱ آن را کلید فهم لیبرالیسم می داند. (آربلستر، ۱۳۶۷: ۷۹) اومانیزم علاوه بر اینکه دال برتر گفتمان لیبرالیسم می باشد، مبدأ و اساس سایر عناصر لیبرالیسم چون آزادی، حقوق بشر، سکولاریسم، اخلاق فایده گرایانه، حقوق طبیعی، منافع فردی، دولت حداقلی، دموکراسی لیبرال و... نیز به حساب می آید. در این رابطه آربلستر معتقد است: هسته

1. Arblaster.

متافیزیکی و هستی‌شناختی لیبرالیسم، فردگرایی است. تعهدات آشنای لیبرالی نسبت به آزادی، مدارا و حقوق بشر از همین مقدمه ناشی می‌شود. فردگرایی لیبرال هم هستی‌شناختی و هم اخلاقی است. این مفهوم، فرد را واقعی‌تر یا بنیادی‌تر و مقدم بر جامعه بشری و نهادها و ساختارهای آن تلقی می‌کند. در این شیوه تفکر، فرد از هر لحاظ مقدم بر جامعه قرار می‌گیرد و فرد، واقعی‌تر از جامعه است. فردگرایی هستی‌شناختی، مبانی فلسفی لازم برای فردگرایی اخلاقی و سیاسی را بوجود می‌آورد. (همان: ۲۰ - ۱۹)

اندیشه فردمحوری و اومانیستی اگرچه ابتدا از حوزه فرهنگ و فلسفه و اخلاق آغاز گردید، اما بسرعت حوزه‌های سیاسی و اقتصادی گفتمان لیبرالیسم را نیز متأثر ساخت. درک اتمیستی از روابط انسان‌ها در جامعه، به خوبی در مدل «انسان اقتصادی»^۱ آدام اسمیت متجلی است. همین فردگرایی اتمیستی، جوهر نظریه «حقوق طبیعی»، «قرارداد اجتماعی» و «اعلامیه حقوق بشر» را تشکیل می‌دهد. (زرشناس، ۱۳۷۷: ۱۶)

در مقابل، کلید فهم تفکر کمونیستی «جامعه» است که مفهوم محوری و دال مرکزی گفتمان کمونیسم به حساب می‌آید. سایر عناصر از جمله حقوق خلق، برابری و عدالت اشتراکی، منافع توده‌ها، مالکیت عمومی، اقتدارگرایی تک حزبی، ماتریالیسم، دولت حداکثری، نفی سرمایه‌داری و ... حول آن مفصل‌بندی نموده و معنا و هویت می‌یابند. اگر در تفکر لیبرالیستی «فرد» اصالت دارد، در گفتمان فکری کمونیسم، این «جامعه» است که اصیل می‌باشد. این اصل به عنوان واکنشی در برابر لیبرالیسم مبتنی بر اصالت فرد و آزادی‌های نامحدود فردی شکل گرفته است؛ که درست در نقطه مقابل آن قرار دارد. از آنجاکه نظم طبیعی جامعه تحت تأثیر قوانین طبیعت در قالب زندگی اشتراکی هماهنگ افراد تضمین می‌شود، بنابراین جامعه از وجود حقیقی برخوردار است و فرد به اعتبار اینکه عضوی از جامعه است، وجود اعتباری دارد. نتیجه طبیعی این دیدگاه، تقدّم منافع جامعه نسبت به فرد است. (نمازی، ۱۳۸۷: ۲۴۵)

بنابراین، صورت‌بندی گفتمان‌های هژمون کمونیسم و لیبرالیسم به عنوان دو رقیب در عرصه بین‌الملل بر اساس نفی مفاهیم و عناصر اصلی یکدیگر و بر اساس جاذبه خورشید گونه «جامعه» و «فرد» به عنوان دال‌های مرکزی آنها شکل گرفته است که در نمودار شماره (۱) قابل مشاهده است.

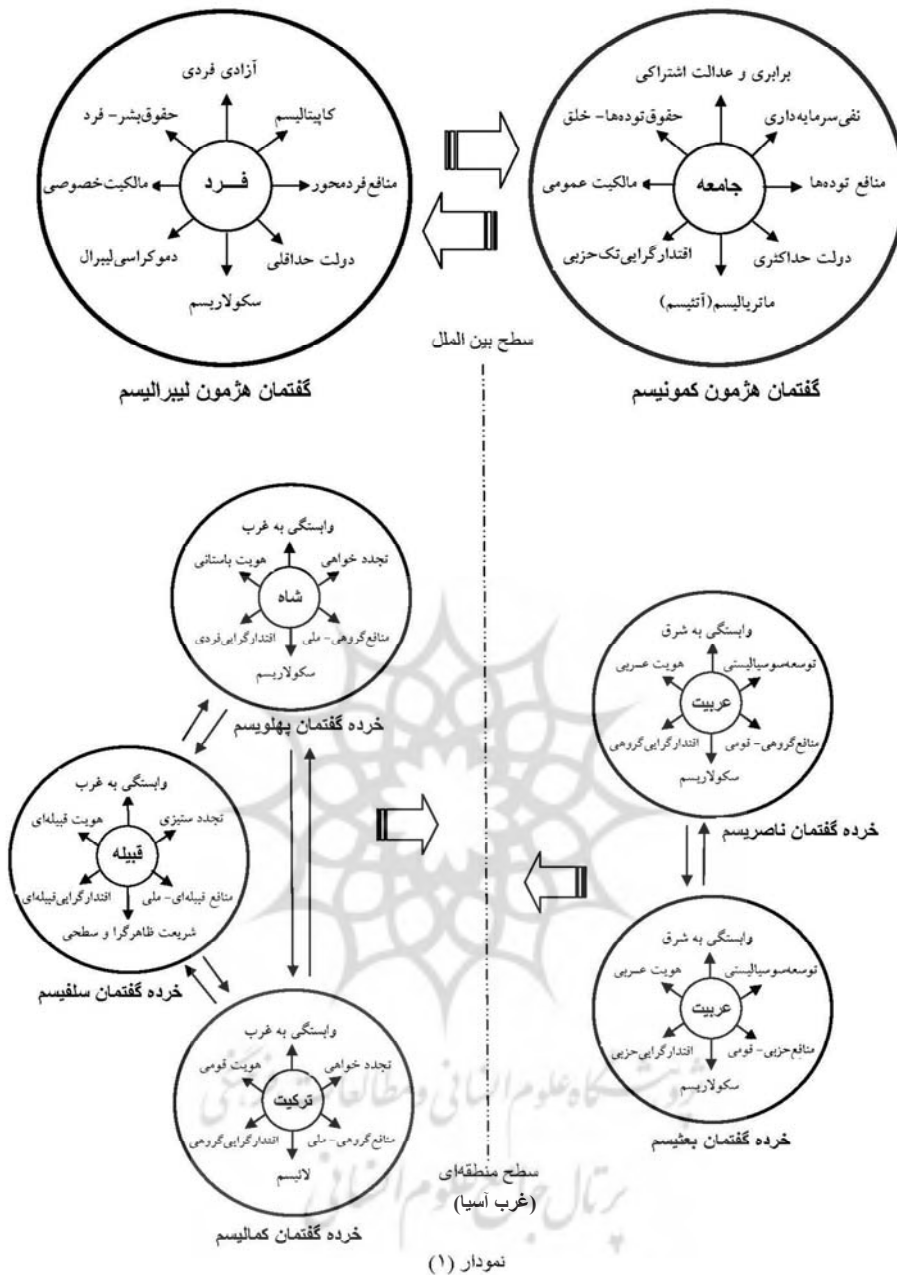
دو. رقابت خرده گفتمان‌های وابسته در سطح منطقه‌ای

در این مقطع زمانی به تبع تقابل گفتمان‌های قدرت در نظام بین‌الملل، در سطوح منطقه‌ای نیز تقابل و تنازع خرده گفتمان‌های وابسته به یکی از دو بلوک قدرت جریان داشت. منطقه غرب آسیا در این میان؛ یکی از مهم‌ترین زیر سیستم‌های محل مناقشه و تراجم منافع قدرت‌های شرق و غرب به حساب می‌آمد.

1. Homo Economic

صورت بندی گفتمان های قدرت در نظام بین الملل معاصر

مقطع اول: بعد از جنگ جهانی دوم تا انقلاب اسلامی (۱۹۴۵ تا ۱۹۷۹ م.)



نمودار (۱)

در ذیل گفتمان قدرت لیبرالیسم، سه خرده گفتمان وابسته را می‌توان در منطقه غرب آسیا شناسایی و معرفی نمود: خرده گفتمان‌های «پهلویسم»، «سلفیسم» و «کمالیسم»؛ با دال‌های معنابخش و مرکزی: «شاه»، «قبیله» و «قومیت ترک». علیرغم غیریت‌سازی این خرده گفتمان‌ها از همدیگر، همه آنها در وابستگی به غرب و گفتمان لیبرالیسم مشترک هستند؛ بگونه‌ای که قوام و استمرار هویت آنها در این وابستگی است. در این بین، خرده گفتمان‌های پهلویسم و کمالیسم شباهت و سازواری بیشتری به لیبرالیسم دارند تا خرده گفتمان سلفیسم؛ بگونه‌ای که در مفصل‌بندی این دو خرده گفتمان، عناصر لیبرالی بیشتری استخدام گردیده است.

در خرده گفتمان‌های پهلویسم و کمالیسم؛ «تجددخواهی» یکی از دال‌های مهم آنها بشمار می‌آید که توسعه و پیشرفت را از رهگذر تجربه لیبرالی و از مجرای مدرنیزاسیون غربی قابل تحقق می‌دانند. اما علیرغم وابستگی خرده گفتمان سلفیسم به لیبرالیسم، این خرده گفتمان «تجددستیز» است و بخاطر هویت قبیله‌ای آن و تعلق خاطر به ارزش‌های سلف، مظاهر تجدد و مدرنیسم را در تعارض با روح خود می‌پندارد. ارتباط معنایی عناصر این خرده گفتمان با دین نیز از این زاویه قابل فهم می‌باشد، بگونه‌ای که «شریعت ظاهرگرا و سطحی» برگرفته از هویت وهابی به عنوان مبنای حقوقی و دینی جامعه تلقی می‌گردد و مبنای سلف اسلام در دوران قبیله‌سالاری بدون در نظر گرفتن مقتضیات زمان و مکان و با تقدم و رجحان نقل بر عقل حاکم می‌باشد؛ نقلی با تفاسیر متصلب ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب. (رک: علیزاده موسوی، ۱۳۹۱: ۴۵)

در مقابل؛ دو خرده گفتمان دیگر وابسته به غرب، با استخدام «سکولاریسم» و «لائسیسم»، همانند لیبرالیسم، دین را از عرصه سیاست، اقتصاد و جامعه جدا نموده و مانع از دخالت دین در ساحت اجتماعی انسان می‌شوند. «هویت» در این سه خرده گفتمان با در نظر گرفتن ماهیت دال برتر آنها، محدود به مرزهای ملی تعریف شده است. در خرده گفتمان پهلویسم؛ «هویت باستانی»، در کمالیسم؛ «هویت قومی» قوم ترک و در سلفیسم؛ «هویت قبیله‌ای» سعودی - وهابی جریان دارد که هیچ کدام فراملی نیستند. «اقتدارگرایی» در هر سه خرده گفتمان به عنوان مدل حکومتی آنها به حساب می‌آید که با توجه به دال مرکزی و هویت متفاوت آنها، تفاوت‌های جزئی دارند. در پهلویسم با توجه به دال معنابخش شاه، «اقتدارگرایی فردی» را شاهد هستیم. در سلفیسم؛ «اقتدارگرایی قبیله‌ای» سعودی - وهابی قدرت را در اختیار دارد و در کمالیسم؛ «اقتدارگرایی گروهی» افسران جوان، جامعه را اداره می‌نماید. همچنین در این سه خرده گفتمان، منافع ملی در کنار و با رجحان منافع افراد یا گروه محدودی تعریف شده است. در پهلویسم؛ «منافع گروهی - ملی» با اولویت منافع گروه وابسته به دربار، در سلفیسم؛ «منافع قبیله‌ای - ملی» با تقدم منافع آل سعود و در کمالیسم؛ «منافع گروهی - ملی» با رجحان منافع افسران جوان.

همانطور که در نمودار شماره (۱) مشاهده می‌شود، در نقطه مقابل و در ذیل گفتمان هژمون کمونیسم، دو

خرده گفتمان «ناصریسم» و «بعثیسم» در تقابل با خرده گفتمان های وابسته به لیبرالیسم هویت یابی نموده اند. این خرده گفتمان ها با تأسی از کمونیسم، «عربیت» یا «جامعه عربی» را به عنوان دال مرکزی و معنابخش خود در اختیار دارند. این دو خرده گفتمان در تقابل با تجددخواهی و مدل توسعه لیبرالی، «توسعه سوسیالیستی» را سعادت بخش جوامع انسانی می دانند. «هویت» در این خرده گفتمان ها در تقابل با هویت خرده گفتمان های وابسته به لیبرالیسم که محدود و نهایتاً در چارچوب مرزهای ملی تعریف می گردید، فراملی؛ البته قومی بوده و «هویت عربی» جوامع عرب را شامل می گردد. مدل حکومتی این دو خرده گفتمان نیز «اقتدارگرایی» است که در ناصریسم؛ «اقتدارگرایی گروهی» افسران آزاد را شاهد هستیم و در بعثیسم؛ «اقتدارگرایی حزبی» حزب بعث قدرت را در اختیار دارد. به تبع مفصل بندی عناصر مذکور، «منافع» توده های عرب با تقدم منافع گروه افسران آزاد و حزب بعث در این دو خرده گفتمان دنبال می گردد. البته از جهت جایگاه دین در این دو خرده گفتمان، تعارض تنها با خرده گفتمان سلفیسم در نقطه مقابل وجود دارد و با خرده گفتمان های پهلویسم و کمالیسم در این خصوص، مفصل بندی مشترکی دارند.

در مجموع به تبع تقابل و تنازع گفتمان های هژمون لیبرالیسم و کمونیسم در عرصه بین المللی، در زیر سیستم غرب آسیا نیز شاهد تقابل و غیریت سازی خرده گفتمان های وابسته به آنها هستیم. علیرغم تفاوت های ماهوی خرده گفتمان های ذیل کمونیسم با خرده گفتمان های ذیل لیبرالیسم که بخش هایی از این تقابل مورد اشاره قرار گرفت، همه آنها در وابستگی به یکی از دو بلوک گفتمان قدرت اشتراک و شباهت مفصل بندی داشته و هیچ کدام در عرصه حیات بین المللی، دارای هویت و شخصیت مستقلی نمی باشند.

۲. مقطع دوم: از انقلاب اسلامی تا فروپاشی شوروی (۱۹۷۹ تا ۱۹۹۱ م)

همانطور که انقلاب های کبیر لیبرالیستی ۱۷۸۹ و کمونیستی ۱۹۱۷ مسیر تاریخ روابط بین الملل را تغییر دادند، وقوع انقلاب کبیر اسلامی در سال ۱۹۷۹ را نیز می توان به عنوان مبدئی برای آغاز و تحلیل دوران جدید در تاریخ روابط بین الملل معاصر قلمداد نمود.

یک. گفتمان اسلام سیاسی؛ جریان سوم قدرت

گفتمان «اسلام سیاسی» برآمده از انقلاب اسلامی ایران، جریان سوم قدرت را در نظام بین الملل ایجاد نمود و ضمن غیریت سازی با خرده گفتمان های منطقه ای وابسته، اعتبار گفتمان های قدرت کمونیسم و لیبرالیسم را به چالش کشید. تأثیرگذاری و نقش آفرینی گفتمان اسلام سیاسی در نظام بین الملل و ورود آن به عرصه رقابت بین المللی، دارای تفاوت ماهوی با تنازع گفتمان های قدرت کمونیسم و لیبرالیسم با یکدیگر بود؛ چراکه رقابت آن دو، درون پارادایمی و درون گفتمانی بود که در چارچوب و در درون پارادایم و کلان گفتمان مدرنیسم و با اشتراکات فراوان هستی شناختی و معرفت شناختی جریان داشت. پس از حضور میدانی گفتمان

اسلام، علاوه بر استمرار خصومت درون پارادایمی بین لیبرالیسم و کمونیسم، شاهد شکل‌گیری منازعه جدیدی هستیم که طی آن گفتمان نوظهور اسلام سیاسی از فضای خارج از پارادایم فکری غالب، مبانی پارادایم حاکم را به چالش کشید و با هر دو گفتمان هژمون درون آن؛ یعنی کمونیسم و لیبرالیسم به رقابت پرداخت. در این خصوص دریک می‌گوید:

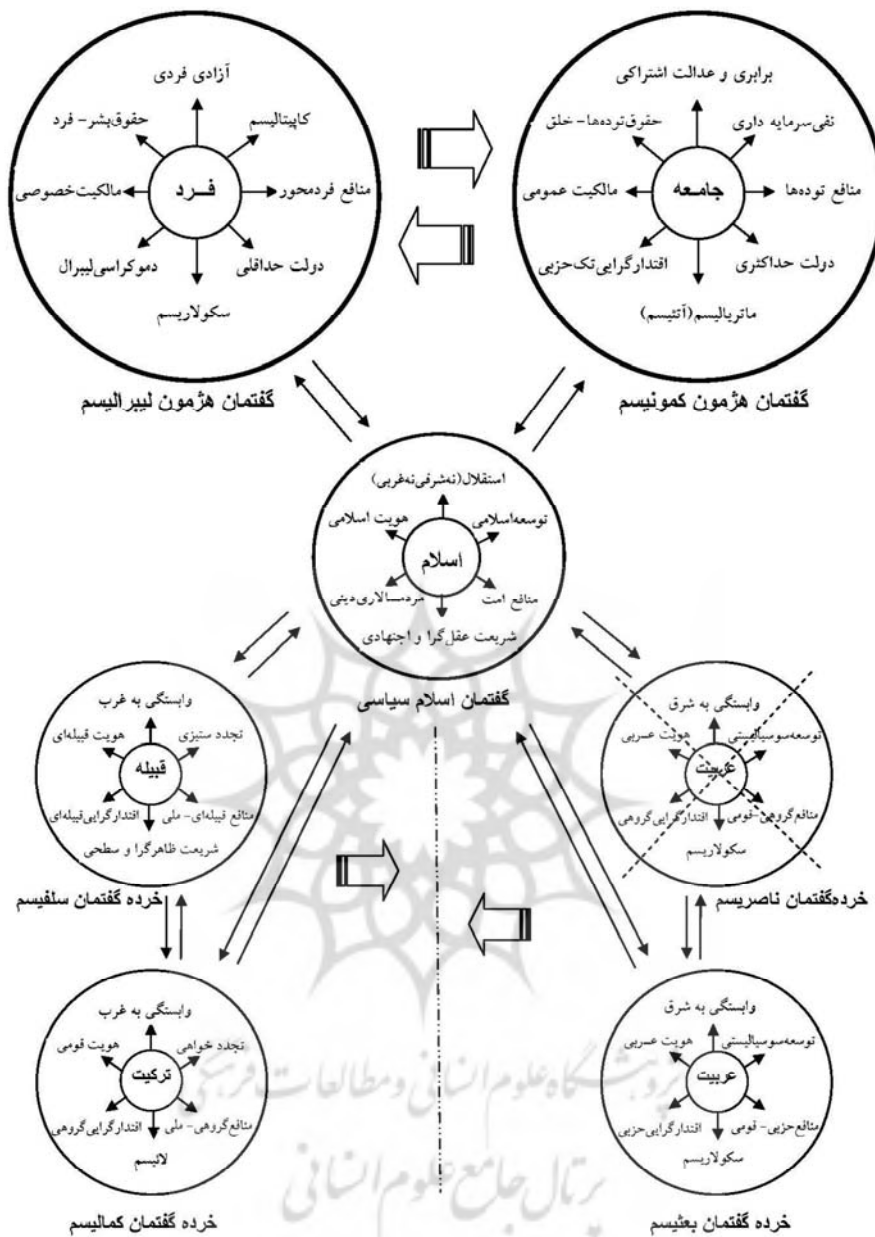
انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ پیوند بین انقلاب سیاسی مدرن و روایت‌های روشنگری در خصوص پیشرفت عقل را از بین برد و نشان داد که وقوع انقلاب سیاسی مدرن، لزوماً به معنای گسترش عقل روشنگری نیست. (دریک، ۱۳۸۸: ۲۹۲)

گفتمان اسلام سیاسی ابتدا در سطح ملی توانست در رقابت با گفتمان مسلط پهلویسم، آن را متزلزل و بی اعتبار نموده و در سال ۱۹۷۹ به جایگاه هژمونیک دست یابد. در این دوره با سیاسی شدن گفتمان مذهبی سنتی، قدرت پشت گفتمان اسلام سیاسی و اعتبار و قابلیت دسترسی آن افزایش یافت و در مرحله بعد؛ این گفتمان با عام‌گرایی و استعاری شدن، دامنه نفوذ خود را گسترش داد و از رقیبان پیشی گرفت (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶: ۲۵۴) و به گفتمان مسلط در عرصه ملی مبدل گردید. پس از استقرار جمهوری اسلامی ایران، گفتمان اسلام سیاسی به عنوان مهم‌ترین و جدی‌ترین رقیب خرده گفتمان‌های وابسته منطقه‌ای حضور یافت که البته این تنازع منطقه‌ای، تابعی از غیریت‌سازی گفتمان اسلام سیاسی در عرصه بین‌المللی بود که طی آن کلیت کلان گفتمان مدرنیسم و دو گفتمان هژمون برآمده از آن یعنی لیبرالیسم و کمونیسم از سوی اسلام سیاسی به چالش کشیده شده بود.



صورت بندی گفتمان های قدرت در نظام بین الملل معاصر

مقطع دوم: از انقلاب اسلامی تا فروپاشی بلوک شرق (۱۹۷۹ تا ۱۹۹۱ م.)



نمودار (۲)

آنچه به گفتمان اسلام سیاسی هویت و قدرت حضور و رقابت فراملی و فرامنطقه‌ای می‌بخشد، دال برتر و مرکزی این گفتمان یعنی «اسلام» است. بانی سعید در این باره معتقد است:

اسلام سیاسی گفتمانی است که هویت اسلامی را در کانون عمل سیاسی قرار می‌دهد؛ به عبارت دیگر؛ در گفتمان اسلام سیاسی، اسلام به یک دال برتر تبدیل می‌شود. (سعید، ۱۳۷۹: ۲۰)

این دال برتر، هویت‌بخش تمام عناصر و وقته‌هایی است که همه؛ حول جاذبه آن مفصل‌بندی نموده و به انجماد معنایی رسیده‌اند. البته این اسلام، اسلامی است که از آن تعبیر به «اسلام ناب محمدی (ص)» می‌شود. در این زمینه امام خمینی (ره) می‌فرماید:

به تنها چیزی که باید فکر کنید، به استواری پایه‌های اسلام ناب محمدی (ص) است. اسلامی که غرب، و در رأس آن آمریکای جهان‌خوار و شرق، و در رأس آن شوروی جنایتکار را به خاک مذلت خواهد نشانند. اسلامی که پرچمداران آن پابرهنگان و مظلومین و فقرای جهانند. دشمنان آن ملحدان و کافران و سرمایه‌داران و پول پرستانند. (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۲۱ / ۲۰۴)

فرایند غیریت‌سازی گفتمان اسلام سیاسی در این مقطع زمانی، هرچند در هر دو سطح بین‌المللی و منطقه‌ای جریان داشت، اما به خاطر نوپا بودن و مشکلات عدیده ناشی از خرده گفتمان‌های داخل جمهوری اسلامی ایران، گفتمان اسلام سیاسی سعی نمود تا ضمن تثبیت جایگاه هژمونیک خود در فضای داخل ایران، بیشتر به رقابت در سطح منطقه‌ای پرداخته و در عرصه بین‌المللی صرفاً تقابل و تنازع ایدئولوژیک را در دستور کار قرار دهد. به تبع ماهیت سکولاریستی کلان گفتمان مدرنیسم از یکسو؛ و ماهیت کاملاً دینی گفتمان اسلام سیاسی از سوی دیگر؛ مهم‌ترین عرصه رویارویی آن با کمونیسم و لیبرالیسم از این زاویه رخ داد و نقدهای جدی گفتمان اسلام سیاسی بر ماهیت ضد دینی آن دو مطرح گردید. بنابراین اگر در جریان افول و سقوط هژمونی کمونیسم در اواخر این دوران (۱۹۹۱ م) بخواهیم سهم تأثیرگذاری اسلام سیاسی را مورد بررسی قرار دهیم، بیشترین بی‌قراری‌های هویت ماتریالیستی و آنتیستی کمونیسم، متوجه نقدهای جدی و عریان گفتمان اسلام سیاسی است، کما اینکه امام خمینی (ره) در اولین روز سال ۱۹۸۹ در نامه تاریخی خود به گورباچف، رهبر شوروی سابق با جسارت، مبانی ماتریالیستی کمونیسم را نقد نموده و آینده آن را محتوم به شکست دانست:

جناب آقای گورباچف! باید به حقیقت رو آورد؛ مشکل اصلی کشور شما مسئله مالکیت و اقتصاد و آزادی نیست. مشکل شما عدم اعتقاد واقعی به خداست، همان مشکلی که غرب را هم به ابتذال و بن‌بست کشیده و یا خواهد کشید. مشکل اصلی شما مبارزه طولانی و بیهوده با خدا و مبدأ هستی و آفرینش است. جناب آقای گورباچف! برای همه روشن است که از این پس کمونیسم را باید در موزه‌های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد، چراکه مارکسیسم جواب‌گوی هیچ نیازی از نیازهای واقعی انسان نیست، چراکه مکتبی است مادی

و با مادیت نمی‌توان بشریت را از بحران عدم اعتقاد به معنویت که اساسی‌ترین درد جامعه بشری در غرب و شرق است، به در آورد. (همان: ۶۹ - ۶۶)

دو. منازعات منطقه‌ای گفتمان اسلام سیاسی

همزمان با غیریت‌سازی گفتمان اسلام سیاسی در عرصه بین‌المللی و به چالش کشیدن مبانی فکری و معرفتی کلان‌گفتمان مدرن و گفتمان‌های ذیل آن یعنی کمونیسم و لیبرالیسم، در عرصه منطقه‌ای؛ تقابل‌ها و منازعه‌ها جدی‌تر و پررنگ‌تر جریان داشت. بگونه‌ای که حتی به برخوردهای فیزیکی و تحمیل جنگ هشت ساله علیه جمهوری اسلامی ایران منجر شد که طی آن تمام خرده‌گفتمان‌های وابسته منطقه با حمایت بلوک شرق و غرب در تقابل با گفتمان اسلام سیاسی صف‌آرایی نمودند و در کنار حزب بعث عراق، به مقابله با ایران پرداختند.

در گفتمان اسلام سیاسی و در مدار منظومه اسلام ناب محمدی ﷺ، یکی از عناصر مهم، دال «استقلال» می‌باشد که بر این اساس، گفتمان اسلام سیاسی از تمامی رقبای منطقه‌ای خود متمایز می‌گردد. همانطور که در سطور بالا گذشت و در نمودار شماره (۱ و ۲) ملاحظه می‌شود، وابستگی به شرق یا غرب از ویژگی‌های خرده‌گفتمان‌های منطقه‌ای می‌باشد که طی آن خرده‌گفتمان‌های ناصریسم و بعثیسم به کمونیسم، و خرده‌گفتمان‌های پهلویسم، کمالیسم و سلفیسم به لیبرالیسم تعلق و وابستگی داشتند. گفتمان اسلام سیاسی نه تنها وابستگی به یکی از دو بلوک شرق و غرب نداشت؛ بلکه با سیاست «نه شرقی، نه غربی؛ جمهوری اسلامی» هژمونی شرق و غرب و دال وابستگی خرده‌گفتمان‌های منطقه را نیز به چالش کشید. البته در مقطع دوم زمانی، در ذیل لیبرالیسم، خرده‌گفتمان وابسته پهلویسم در مواجهه با گفتمان اسلام سیاسی از فضای رقابت خارج گردید و همچنین خرده‌گفتمان ناصریسم در ذیل کمونیسم، پس از مرگ ناصر و با اوج‌گیری جنبش‌های اسلامی در منطقه، عملاً بدنبال امضاء پیمان کمپ دیوید در سال ۱۹۷۸ از صحنه رقابت منطقه‌ای خارج شد.

در تقابل با هویت ناسیونالیستی خرده‌گفتمان‌های منطقه‌ای شامل «هویت عربی» در پان عربیسم، و همچنین «هویت قبیله‌ای» در سلفیسم و «هویت قومی» در کمالیسم، گفتمان اسلام سیاسی بر هویت فراملی و فراقومی تأکید نمود. این گفتمان با دال معنابخش «هویت اسلامی» در مقابل تفکر ناسیونالیستی برآمده از مدرنیسم ایستاد و اعتبار هویت‌های غیر اصیل قومی، ملی و قبیله‌ای را در خرده‌گفتمان‌های منطقه غرب آسیا دچار خدشه نمود. گفتمان اسلام سیاسی بر اساس منطق هم‌ارزی و حول دال مرکزی اسلام، «منافع امت» اسلام را در تقابل با منافع گروهی، حزبی، قبیله‌ای و ملی خرده‌گفتمان‌های منطقه‌ای تعریف نمود.

خرده‌گفتمان‌های وابسته منطقه، به تبع وابستگی‌شان به لیبرالیسم و کمونیسم، مسیر توسعه را لیبرالیستی یا سوسیالیستی برگزیده بودند؛ چراکه از منظر اینها راه سومی وجود نداشت. در مدل توسعه لیبرالیستی، آزادی گردش سرمایه و حمایت از سرمایه‌داری مورد تأکید بود و در مدل کمونیستی، توسعه سوسیالیستی مبتنی بر عدالت اشتراکی دنبال می‌گردید. در مقابل؛ گفتمان اسلام سیاسی مسیر سومی را تعریف نمود که در آن، مدل توسعه جوامع اسلامی بر مبنای اصول و شریعت اسلامی ارائه شده بود.

همچنین قوانین اداره جامعه در همه خرده گفتمان‌های وابسته بجز سلفیسم، ماهیتی سکولاریستی داشت. در سلفیسم اگرچه شریعت، محور قوانین و معیار اداره امور داخلی کشور است، اما تصلب و غیراجتهادی بودن آن که برآمده از اپیستمه فکری وهابیت است، تعارضات متعددی را ایجاد نموده و مانع از الگوپذیری آن توسط جوامع اسلامی گردیده است. در مقابل؛ اسلام سیاسی با تدوین قوانین اداره جامعه بر اساس «شریعت عقل‌گرا و اجتهادی» به تقابل با ماهیت سکولار خرده گفتمان‌های منطقه پرداخت.

مدل حکومتی تمام خرده گفتمان‌های منطقه، «اقتدارگرایانه» است که به صورت اقتدارگرایی گروهی، حزبی و قبیله‌ای بروز و ظهور داشته است. در مقابل؛ گفتمان اسلام سیاسی «مردم‌سالاری دینی» را به عنوان مدل و الگوی مطلوب و مناسب برای حکومت و اداره امور جامعه مطرح می‌نماید.

در مجموع؛ در مقطع زمانی دوم، سخت‌ترین و حیاتی‌ترین دوران گفتمان اسلام سیاسی رقم خورد؛ چراکه هم‌زمان و در آغاز زیست گفتمانی‌اش از چند جهت و از سوی رقبای جدی داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی مورد تهدید قرار گرفت و البته متقابلاً آنها را به چالش کشید. در فضای داخلی ایران، خرده گفتمان‌های متعدد لیبرالیستی و کمونیستی در تقابل با گفتمان اسلام سیاسی قرار گرفته بودند که به مرور در طول این مقطع زمانی از فضای رقابت خارج شدند و گفتمان اسلام سیاسی در عرصه ملی تثبیت گردید. در عرصه منطقه‌ای، پس از حضور گفتمان اسلام سیاسی، فضای خصومت بین خرده گفتمان‌های وابسته به بلوک شرق و غرب کم‌رنگ شده و تمرکز منازعات به سمت گفتمان اسلام سیاسی تغییر جهت داد، بگونه‌ای که طی جنگ تحمیلی هشت ساله، همه خرده گفتمان‌های منطقه با حمایت دو بلوک هژمون در کنار صدام و حزب بعث عراق علیه ایران ایستادند، اما علیرغم آن، در سال‌های اواخر این مقطع، گفتمان اسلام سیاسی همچنان در فضای رقابت حضور داشت. و بالاخره در عرصه بین‌المللی، گفتمان اسلام سیاسی با به چالش کشیدن مبانی فراروایت و کلان گفتمان مدرنیته، شکل‌گیری جریان قدرت سومی را در نظام بین‌الملل نوید می‌داد، هرچند در سایه جنگ سرد و تقابل بلوک شرق و غرب، نمود و بروز کمتری نسبت به مقطع سوم در عرصه بین‌المللی داشت. با این وجود؛ گفتمان اسلام سیاسی سهم بسزایی را در بی‌اعتباری مبانی ماتریالیستی و سکولاریستی کمونیسم و لیبرالیسم داشت که می‌توان گفت افول و سقوط گفتمان کمونیسم در پایان این مقطع زمانی، بخصوص؛ از جاشدگی برخی از عناصر و وقته‌های آن که مورد اشاره واقع شد، متأثر از غیریت‌سازی‌های گفتمان اسلام سیاسی بود.

۳. مقطع سوم: از فروپاشی شوروی تاکنون (از ۱۹۹۱ م)

در این مقطع زمانی با تغییر نظم و سیستم بین‌المللی از دو قطبی به تک قطبی، شاهد تشدید منازعات و فشارهای بین‌المللی علیه گفتمان اسلام سیاسی هستیم. به تبع آن، رقابت‌های منطقه‌ای گفتمان اسلام سیاسی نیز تشدید گردید که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

یک. اسلام سیاسی؛ رقیب لیبرالیسم در عرصه بین الملل

پس از افول هژمونی گفتمان کمونیسم و فروپاشی شوروی، نظم حاکم بر نظام بین الملل فرو ریخت و صورت بندی گفتمان های قدرت، دستخوش تغییرات بنیادین شد. گفتمان لیبرالیسم با شعار «پایان تاریخ»،^۱ خود را تنها قدرت هژمون در سطح بین الملل می دید و بدنبال پیاده نمودن «نظم نوین جهانی»^۲ بود که بر اساس آن، جهان توسط امپراطوری آمریکا و بر اساس ارزش های لیبرالیستی مدیریت می شد. از سوی دیگر، با حذف کمونیسم، هویت گفتمان لیبرالیسم دچار بحران گردید؛ چراکه طبق منطق گفتمان، هویت گفتمان ها همواره در نفی هویت گفتمان های رقیب و در فضای خصومت و تنازع با آنها شکل می گیرد و بدون حضور رقیب،^۳ امکان استمرار وجودی گفتمان ها میسر نخواهد بود. عابد الجابری در این باره می نویسد:

از زمان فروپاشی شوروی سابق، تحلیل گران غربی دائماً این پرسش را مطرح کردند که: بعد از کمونیسم چه کسی دشمن غرب می باشد؟ گویا اینطور می باشد که پایان یک جنگ - در این قضیه جنگ سرد - فقط در صورتی بوجود می آید که جنگ دیگری بوقوع بپیوندد، یا به عبارت فلسفی، گویا «ایگو»^۴ یا «من» غربی فقط می تواند خود را در نفی «دیگری» ابراز کند.

(Abed Al-Jabri, 1999: 66)

بر این اساس، تعدادی از اندیشمندان غربی با ارائه نظریه هایی تلاش کردند تا رقیب واقعی گفتمان هژمون لیبرالیسم را شناسایی و معرفی نمایند. باری بوزان،^۵ در مقاله جولای ۱۹۹۱ خود، سعی کرد تا تصویر اصلی الگوی جدید روابط امنیتی جهانی را که پس از نقل و انتقالات بزرگ سال های آخر دهه ۹۰ ظاهر شد، ترسیم کند. نتیجه ای که در اینجا به طور مستقیم به ما مربوط می شود، همان است که بوزان آن را «برخورد هویت های تمدنی رقیب»^۶ می نامد که او آن را به عنوان «صریح ترین رابطه بین غرب و اسلام» می بیند. بخشی از این موضوع بخاطر تقابل ارزش های مذهبی و سکولار، بخشی بخاطر رقابت تاریخی بین اسلام و مسیحیت، بخشی بخاطر حسادت قدرت غربی، بخشی بخاطر افسون های ناشی از سلطه ساختار سیاسی استعماری غرب بر غرب آسیا و بخشی بخاطر تلخی و تحقیر ناشی از مقایسه منجر کننده بین دستاوردهای تمدن غرب و تمدن اسلامی در طول دو قرن قبل می باشد. بر اساس نظر بوزان:

رقابت با غرب با این حقیقت که اسلام هنوز هویتی جمعی، گسترده و قوی می باشد، شدیدتر و قوی تر شده است. (Ibid: 67)

1. The end of history and the last man: name of book by Francis Fukuyama, 1992.
2. New World Order.
3. Other.
4. Ego.
5. Bury Buzan.
6. Clash of rival civilizational identities.

دو سال بعد از انتشار مقاله بوزان، همین نظریه توسط ساموئل هانتینگتون^۱ مطرح گردید، با این تفاوت که این بار تحت عنوان احساسی «برخورد تمدن‌ها»، با زبان تحریک کننده و نیز با استفاده از مثال‌ها و نمونه‌های دقیق نوشته شد که همه اینها موجب ایجاد جنبش قابل توجهی در سراسر جهان گردید. هانتینگتون می‌نویسد:

فرضیه من این است که منبع اصلی تناقض در جهان جدید، اساساً ایدئولوژیکی یا اساساً اقتصادی نخواهد بود. تقسیم‌بندی اصلی و بزرگ بین ابنای بشر و نیز منبع عمده و اصلی تناقض، «فرهنگی» خواهد بود. دولت - ملت‌ها، قوی‌ترین بازیگر در امور جهانی خواهند ماند، ولی تناقضات اصلی سیاست جهانی، میان ملت‌ها و گروه‌های تمدنی مختلف رخ خواهند داد. برخورد تمدن‌ها بر سیاست جهانی چیره خواهد شد. بنابراین به‌طور فزاینده‌ای بر اهمیت تمدنی در آینده افزوده خواهد شد و جهان در نتیجه تعاملات بین ۷ تا ۸ تمدن عمده شکل خواهد گرفت. (Huntington, 1993: 22)

بر اساس مقاله هانتینگتون، امروزه ممکن است به نظر برسد که تمدن غربی «تمدن جهانی است که مناسب همه می‌باشد»، ولی این نظر خیلی ساده‌لوحانه و سطحی‌نگر می‌باشد. در زیر سطح، موضوعات خیلی فرق می‌کند. مفاهیم غالب در تمدن غربی، از مفاهیمی که قبلاً در تمدن‌های دیگر مسلط بود، متفاوت است. فردگرایی، لیبرالیسم، قانون اساسی، حقوق بشر، برابری، آزادی، دموکراسی، سکولاریسم و غیره، مفاهیمی می‌باشند که عموماً از اعتبار و میزان فهم کمی در تمدن‌های اسلامی، کنفوسیوسی، ژاپنی، هندویی، بودایی و دیگر تمدن‌های غیر غربی برخوردار می‌باشند. با در نظر گرفتن این مطلب، هانتینگتون بر این باور است که کشورهایی که به این تمدن‌ها تعلق دارند، باید از سه احتمال زیر یکی را انتخاب کنند: کشورهایی مثل برمه یا کره شمالی سیاست انزوا را انتخاب کنند که هزینه این انتخاب خیلی سنگین می‌باشد و کشورهای کمی این را تعقیب کرده‌اند. دیگر کشورها ترجیح خواهند داد تا به اردوگاه غرب ملحق شوند و مسیر غربی شدن کامل را انتخاب کنند. برای هانتینگتون، چنین کشورهایی شامل ژاپن، روسیه، کشورهای اروپای شرقی و آمریکای لاتین خواهد بود. ولی بعضی از کشورها، بیشتر ترجیح می‌دهند تا به توازن معینی بین خود و غرب دست یابند. هدف آنها، این خواهد بود که به پتانسیل نظامی و اقتصادی بیفزایند، با دیگر کشورهای غیر غربی بر ضد غرب همکاری کنند و ارزش‌ها و نهادهای محلی خود را حفظ کنند. به عبارت دیگر، آنها مدرنیته را می‌پذیرند، ولی غربی شدن را نه. (Ibid: 41) بر اساس نظر هانتینگتون، اینها عمدتاً کشورهایی هستند که ارتباط اسلامی - کنفوسیوسی را تشکیل می‌دهند؛ ارتباطی که برای به چالش انداختن منافع، ارزش‌ها و قدرت غربی ظاهر گردیده است. هانتینگتون از غرب می‌خواهد تا برای مقابله با چالش «اسلامی - کنفوسیوسی» همکاری و یگانگی بیشتری را در محدوده تمدنشان، مخصوصاً اجزای اروپایی و آمریکای شمالی ایجاد کنند تا گسترش توان نظامی کشورهای اسلامی و کنفوسیوسی را محدود نمایند. (Ibid: 46)

1. Samuel P. Huntington.

به اعتقاد هانتینگتون، در جهان چند قطبی - چند تمدنی، غرب همچنان برتر و فائق است؛ اما قدرت و جذابیت آن در حال کاهش و در عوض، قدرت دیگر تمدن‌ها در حال افزایش است. البته این امر تدریجی و مرحله‌ای است. وی معتقد است که سه عامل به این روند دامن می‌زند که پویایی موجود در جهان اسلام یکی از این عوامل مهم می‌باشد. به باور او جنبش تجدید حیات اسلام که از دهه هفتاد (قرن بیست) آغاز شده است، بسیار جدی است و تمام کشورهای اسلامی را متأثر ساخته و یک روحیه ضد غرب را در آنها ایجاد کرده است. او حرکت بنیادگرایی اسلامی را صرفاً بخش کوچکی از احیای اسلام می‌داند و معتقد است مشکلات ما در برخورد با تجدید حیات اسلام، به مراتب بیشتر از مشکلات ما در برخورد با جنبش‌های نسبتاً کوچک بنیادگراست. (هانتینگتون، ۱۳۷۴: ۱۱۴ - ۱۱۳)

از منظر این رویکرد غالب، اسلام به عنوان یک تهدید راهبردی عمده در دوره پس از جنگ سرد جانسین کمونیسم شده است. آقای کراتامر در مقاله‌ای با عنوان «ایران: ارکستر بی‌نظمی» می‌نویسد: «تهدید جدید به اندازه امپراطوری شوروی شرور است.» (Krauthammer, 1993: 51) دانیل پاییز بر این نکته تأکید می‌ورزد که چالش بنیادگرایان اسلامی (اسلام سیاسی) نسبت به غرب ژرف تر از چالش کمونیست‌هاست. کمونیست‌ها صرفاً با سیاست‌های ما مخالف بودند و نه با کل جهان‌بینی، شیوه لباس پوشیدن، شیوه عبادت و شیوه همسرگزینی ما. از نظر او اسلام ذاتاً با غرب مخالف است: آمریکایی‌ها به اسلام به عنوان یک دشمن می‌نگرند و همانند کمونیسم دوران جنگ سرد، اسلام را تهدیدی علیه غرب می‌دانند. (Pipes, 1995: 190)

در میان فرهنگ‌ها و تمدن‌های موجود، بیشترین ظرفیت رویارویی و تقابل با تمدن غرب را اسلام داراست؛ کما اینکه این واقعیت مورد تأکید بسیاری از اندیشمندان غربی نیز می‌باشد که به تعدادی از آنها اشاره شد. گفتمان اسلام سیاسی با ماهیت مذهبی و برخوردار از منابع توانمند و هویت‌ساز فرهنگی، تمدن اسلامی را در عرصه جهانی نمایندگی می‌نماید، همانطور که گفتمان لیبرالیسم، نماینده تمدن غربی به حساب می‌آید.

در مقطع زمانی سوم؛ یعنی از فروپاشی بلوک شرق تا به امروز، حضور گفتمان قدرت برآمده از انقلاب اسلامی ایران یعنی اسلام سیاسی در عرصه بین‌المللی پررنگ‌تر و قدرتمندتر از مقطع دوم بوده و با توجه به حذف گفتمان کمونیسم، تهدیدات بیشتری از سوی لیبرالیسم متوجه آن شده است. بعبارت دیگر، در فضای پس از جهان دو قطبی، گفتمان اسلام سیاسی به جدی‌ترین رقیب گفتمان هژمون لیبرالیسم تبدیل شده است و روز به روز بر دامنه تقابل و رویارویی آن دو افزوده می‌گردد.

با توجه به ماهیت خصومت‌ها در دوران جدید که بیشتر از نوع جنگ نرم بوده و با محوریت عناصر فرهنگی گفتمان‌ها انجام می‌گیرد، تقابل و تنازع گفتمان‌های لیبرالیسم و اسلام سیاسی نیز بیشتر با محوریت عناصر فرهنگی و اندیشه‌ای دو گفتمان در جریان است. «فرد» و «اسلام» یا به تعبیر دیگر «فرد» و «خدا» به عنوان دال‌های مرکزی و معنابخش لیبرالیسم و اسلام سیاسی، محور این تقابل را شکل می‌دهند.

اومانیسیم؛ کلیدی‌ترین دال گفتمان لیبرالیسم می‌باشد که به عنوان اساسی‌ترین عنصر فرهنگی و هویتی، معنابخش سایر عناصر لیبرالیسم به حساب می‌آید.

در هستی‌شناسی لیبرالیسم، فرد و انسان؛ خود در محور عالم و هستی واقع شده است و همه مفاهیم، حول آن معنایی می‌شوند. در مقابل؛ در جهان‌بینی اسلام، خداوند محور کائنات و هستی بوده و همه چیز، وجود و هویت خود را از آن دریافت می‌نماید. برخلاف اومانیسیم که تعریفی خودمحورانه از انسان ارائه می‌کند، در اسلام انسان‌ها در رابطه با خداوند تعریف می‌شوند و مسئولیت‌ها و حقوقشان نیز برگرفته از همین ارتباط است. (نصر، ۱۳۸۳: ۳۳۶) بنابراین از نظر انسان‌شناسی؛ تفاوت و تقابل اومانیسیم با اسلام به این معناست که انسان خودمحور در مقابل انسان خدامحور قرار می‌گیرد.

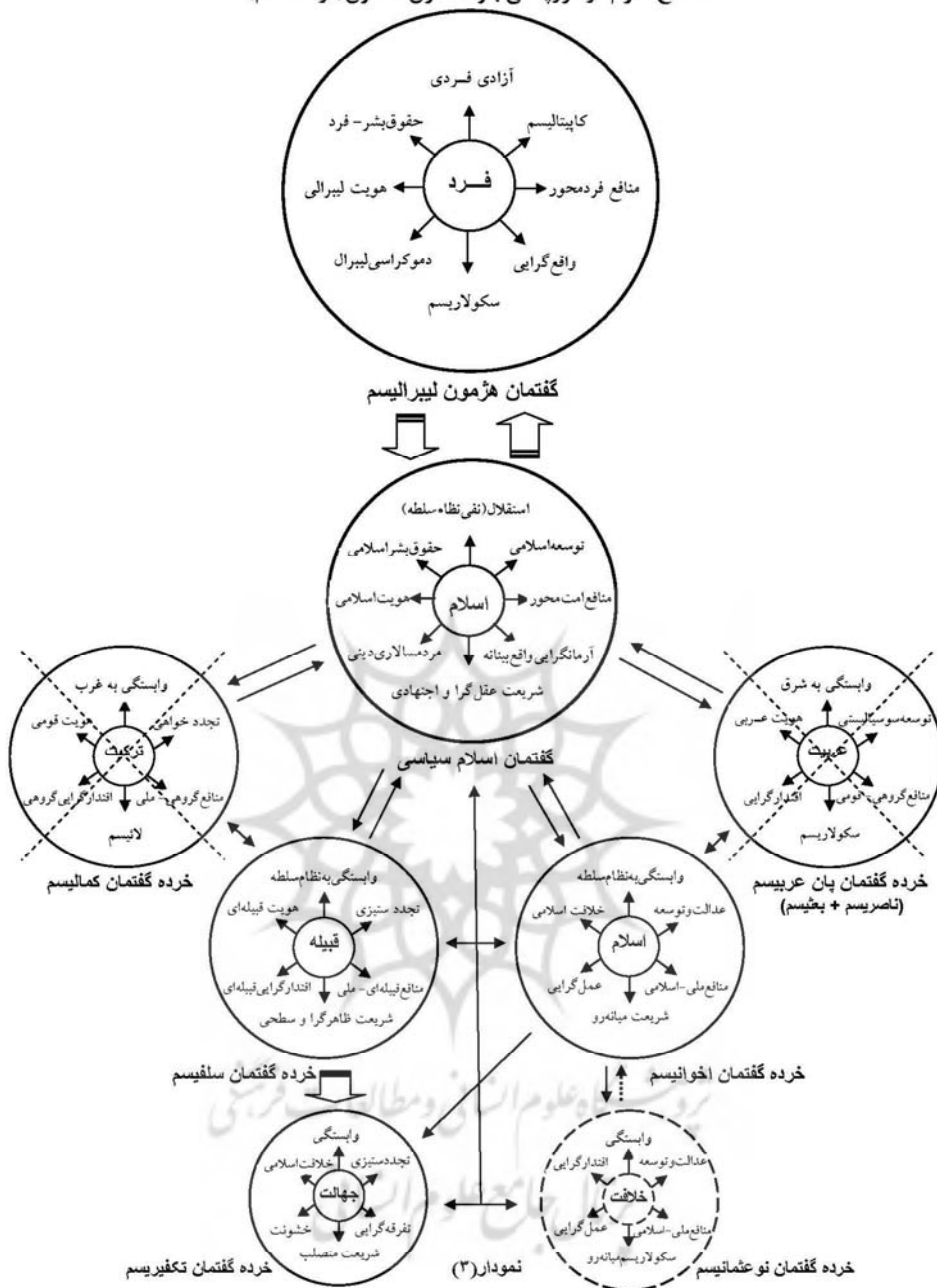
از این رهگذر و بر اساس تنازع جدی و عمیق دال‌های مرکزی و هویت‌بخش گفتمان‌های لیبرالیسم و اسلام سیاسی، سایر عناصر این دو گفتمان در همه ابعاد فرهنگی، سیاسی و اقتصادی نیز در فرایند غیریت‌سازی به تقابل و تنازع با یکدیگر می‌پردازند. گفتمان اسلام سیاسی در تغایر با مفاهیم اصلی لیبرالیسم از قبیل «سکولاریسم»، «آزادی فردی»، «حقوق بشر لیبرالی»، «لیبرال دموکراسی»، «منافع فردمحور»، «کاپیتالیسم» و «رتالیسم»، با طرح و ارائه مفاهیمی که بر محوریت اسلام معنایی شده اند، به تنازع با هژمونی لیبرالیسم پرداخته و سعی می‌کند با بی‌اعتبار کردن عناصر اصلی مذکور، بر دامنه هژمونی خود بیافزاید، لذا در مقابل؛ بر عناصری از قبیل «دین‌محوری»، «حریت یا آزادی»، «حقوق بشر اسلامی»، «مردم‌سالاری دینی»، «منافع امت‌محور»، «توسعه مبتنی بر عدالت» و «آرمانگرایی واقع‌بینانه» تاکید می‌نماید. البته ابعاد تقابل گفتمان‌های اسلام سیاسی و لیبرالیسم محدود به عناصر مذکور نبوده و می‌توان مفاهیم دیگری را نیز به موارد مذکور افزود. همچنین تبیین نحوه تقابل هر کدام از این عناصر نیاز به بحث مفصلی دارد که با توجه به محدودیت این نوشتار صرفاً به ذکر محورهای تقابل اکتفاء گردید.

دو. منازعات منطقه‌ای گفتمان اسلام سیاسی

همانطور که در نمودار شماره (۳) مشاهده می‌شود، در مقطع سوم؛ صورت‌بندی منطقه‌ای گفتمان‌های قدرت به تبع تحولات عمده در سطح بین‌الملل و فروپاشی بلوک شرق و همچنین بدنبال حضور قوی تر گفتمان اسلام سیاسی، دچار تحول جدی شد. گفتمان پان‌عربیسم که روزگاری از جایگاه برتری در منطقه برخوردار بود، با افول ناصریسم در اواخر مقطع زمانی اول دچار بی‌قراری گردید و به دنبال ناکامی‌های رژیم بعث عراق در تقابل با ایران و همزمان با تزلزل هژمونی کمونیسم، از صحنه رقابت منطقه خارج شد. جنگ خلیج فارس و حمله صدام به کویت در سال ۱۹۹۰ که به شکست و انزوای رژیم بعث عراق منتهی گردید، آخرین حضور منطقه‌ای گفتمان پان‌عربیسم بود. از دست دادن پشتوانه بلوک شرق و از آن مهم‌تر؛ منازعات جدی اسلام سیاسی با دال‌های اصلی گفتمان پان‌عربیسم موجب شد تا در اواخر مقطع دوم و اوایل مقطع سوم، شاهد خروج این گفتمان از عرصه منازعات منطقه‌ای باشیم.

صورت بندی گفتمان های قدرت در نظام بین الملل معاصر

مقطع سوم: از فروپاشی بلوک شرق تاکنون (از ۱۹۹۱م.)



کمالیسم را می‌توان یکی از خرده‌گفتمان‌های تأثیرگذار در منطقه دانست که در ذیل لیبرالیسم و بر اساس تفکر ناسیونالیستی، نقش فعالی را در رقابت‌های منطقه‌ای ایفاء می‌نمود. در مقطع زمانی اول، گفتمان کمالیسم نه تنها در ترکیه قدرت را در دست گرفت، بلکه در شکل‌گیری گفتمان‌های شبیه خودش تأثیرگذار بود. گفتمان‌های پهلویسم و تاحدودی پان‌عربیسم را می‌توان ملهم از کمالیسم دانست؛ بگونه‌ای که برخی، این گفتمان‌ها را با عنوان کمالی توصیف می‌کنند. (بابی سعید، ۱۳۷۹: ۸۳ - ۸۲) در مقطع زمانی دوم و پس از حضور گفتمان اسلام سیاسی در رقابت‌های منطقه‌ای، عناصر و دال‌های اصلی کمالیسم به چالش کشیده شد و به مرور اعتبار منطقه‌ای خود را از دست داد. بگونه‌ای که با روی کار آمدن دولت اسلام‌گرای اربکان در سال ۱۹۹۶، عملاً از صحنه رقابت داخلی و منطقه‌ای خارج شد. هرچند کودتای نظامی علیه دولت اربکان آخرین تلاش‌های این گفتمان برای بقا بود، اما پیروزی قدرتمندانه حزب اسلام‌گرای عدالت و توسعه در سال ۲۰۰۲، بکلی منجر به خروج آن از فضای رقابت منطقه‌ای گردید.

گفتمان «سلفیسم» تنها رقیب سنتی باقی مانده اسلام سیاسی در منطقه است. به نظر می‌رسد یکی از دلایل مهم استمرار حضور سلفیسم در منطقه نسبت به گفتمان‌های سکولار پهلویسم، پان‌عربیسم و کمالیسم که به مرور از صحنه رقابت خارج شدند، هویت دینی آن باشد؛ عنصری که با روح اسلامی جوامع مسلمان هم‌خوانی و سازگاری دارد. البته همین ویژگی و هویت دینی سلفیسم که در زمان حضور گفتمان‌های سکولار مزیت آن بشمار می‌آمد، با حضور اسلام سیاسی و ارائه تعریف و هویتی عقلانی از اسلام و عناصر اسلامی و دینی، به نقطه ضعف آن تبدیل شد، چراکه در مقابل دال «شریعت ظاهرگرا و سطحی» برآمده از تفکر وهابی، اسلام سیاسی بر «شریعت عقل‌گرا و اجتهادی» تأکید می‌نماید. همچنین اسلام سیاسی با عناصری مانند هویت اسلامی، منافع امت اسلام، مردم‌سالاری دینی، استقلال از وابستگی و سایر دال‌هایی که حول محوریت اسلام مفصل‌بندی کرده است، به تقابل با دال‌های اصلی گفتمان سلفیسم پرداخت که همه بر محوریت «قبیله» سعودی - وهابی جایابی و معنا‌یابی کرده بودند.

با تشدید تقابل گفتمان‌های اسلام سیاسی و سلفیسم که از جاشدگی بسیاری از دال‌های سلفیسم را بدنبال داشت، این گفتمان با حمایت نظام سلطه کوشید تا با ایجاد خرده‌گفتمان «تکفیریسم» روند افزایش دامنه هژمونی اسلام سیاسی را متوقف سازد. خرده‌گفتمان تکفیریسم شامل گروه‌هایی مانند القاعده، داعش و النصره می‌باشد که در ذیل سلفیسم، «دیگر» اصلی خود را تشیع و گفتمان اسلام سیاسی می‌دانند، لذا با استفاده از جهالت موجود در جهان اسلام، به غیریت‌سازی با اسلام سیاسی و گفتمان‌های ذیل آن مثل گفتمان مقاومت پرداخت. عربستان سعودی که نمایندگی اصلی گفتمان سلفیسم را بر عهده دارد، سعی نمود با تشکیل و بکارگیری تکفیریسم، مانع از پیشروی خرده‌گفتمان مقاومت وابسته به گفتمان اسلام سیاسی در منطقه شود. علیرغم اقدامات و مداخلات فراوان جریان سلفی در منطقه، نه تنها دامنه هژمونی اسلام سیاسی

محدود نگردید، بلکه یکی از حوزه‌های دائمی سعودی‌ها؛ یعنی یمن بدست گروه‌های طرفدار محور مقاومت یعنی اسلام‌گرایان زیدی و حوثی افتاده است. با روشن شدن ابعاد جنایات سلفی - تکفیری در منطقه و حتی کشیده شدن دامنه آن به برخی از کشورهای اروپایی مانند انفجارهای پاریس و بلژیک، روز به روز از میزان اعتبار گفتمان سلفیسم و به تبع آن تکفیریسم کاسته می‌شود، به گونه‌ای که حتی طرفداران غربی آنها با تشکیل «ائتلاف بین‌المللی علیه داعش»^۱ به مقابله با آن تظاهر می‌کنند. در مجموع به نظر می‌رسد گفتمان وابسته سلفیسم و خرده گفتمان ذیل آن؛ در جریان رقابت با گفتمان اسلام سیاسی در حال از دست دادن اعتبار خود در منطقه بوده و این روند با شدت بیشتری استمرار خواهد داشت.

پس از آغاز جریان بهار عربی یا بیداری اسلامی در سال ۲۰۱۰ که موج آن اکثر کشورهای منطقه را فراگرفت، شاهد حضور گفتمان جدیدی در فضای رقابت منطقه‌ای تحت عنوان «اخوانیسم» بودیم. در دیرینه‌شناسی جنبش‌های اسلامی، اخوان المسلمین را می‌توان گسترده‌ترین و با سابقه‌ترین جریان فکری اسلام‌گرا در جهان اسلام نامید؛ بگونه‌ای که از زمان پایه‌گذاری آن در مصر توسط حسن البنا^۲ به سال ۱۹۲۸ تاکنون، همواره شاهد حیات این جریان فکری - سیاسی بوده ایم. تا قبل از بهار عربی، این جریان با سابقه علیرغم تلاش گسترده برای تشکیل حکومت اسلامی، هیچ‌گاه موفق به آن نشده بود. بدنبال پیروزی انقلاب مردم مصر در فوریه ۲۰۱۱، گفتمان اخوانیسم برای اولین بار این فرصت را یافت تا قدرت سیاسی را در دست بگیرد. گفتمان اخوانیسم هرچند در مقام نظر و قیل از کسب قدرت، درصدد مفصل‌بندی همه عناصر فرهنگی، سیاسی و اقتصادی به مرکزیت و محوریت اسلام؛ به عنوان دال مرکزی‌اش بود، اما در مقام عمل و در صحنه رقابت داخلی و منطقه‌ای به عنوان یک گفتمان قدرت نتوانست متناسب با دال مرکزی‌اش به عناصر حوزه گفتمانگی‌اش هویت بخشد. لذا تناقض‌های هویتی گفتمان اخوانیسم نسبت به مقطع قبل و بعد از بدست گرفتن قدرت سیاسی و عدم توانایی این خرده گفتمان در مفصل‌بندی صحیح عناصر و وقته‌ها بر اساس دال مرکزی‌اش یعنی اسلام موجب گردید تا زیست ملی و منطقه‌ای آن به عنوان یک گفتمان قدرت بیش از دو سال دوام نیاورد و در ژوئن ۲۰۱۳ و بدنبال کودتای نظامی ارتش مصر، از عرصه رقابت خارج گردد.

همچنین می‌توان از خرده گفتمان «نوعثمانیسم» نام برد که در تلاش برای صورت‌بندی گفتمان قدرت خود در منازعات منطقه‌ای است که البته بدلایلی از جمله ساختار لائیک کشور ترکیه و عدم وجود الگوی مدون حکومتی، هنوز امکان حضور میدانی به عنوان یک گفتمان قدرت را نیافته است. همچنین ناکامی‌ها و شکست‌های پی در پی سیاست‌های منطقه‌ای حکومت اسلام‌گرای ترکیه، شانس حضور میدانی «نوعثمانیسم» را به عنوان یک گفتمان قدرت در عرصه رقابت‌های منطقه‌ای بشدت کاهش داده است.

1. International Coalitions Against ISIS.

۲. از شاگردان سید جمال‌الدین اسدآبادی.

نتیجه

رخداد انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ با دامنه تأثیرگذاری منطقه‌ای و بین‌المللی، یکی از نقاط عطف تاریخ روابط بین‌الملل معاصر به شمار می‌آید که با دارا بودن فاکتورهای لازم، مبداء زمانی مناسبی برای تحلیل مناسبات قدرت منطقه‌ای و بین‌المللی محسوب می‌گردد. بکارگیری روش گفتمانی لاکلا و موف با در نظر گرفتن مزیت‌های متعدد آن، قدرت تحلیل فضای رقابت در مقاطع زمانی قبل و بعد از انقلاب اسلامی را افزود و نتایج بررسی‌ها را ملموس‌تر نمود. در مقطع اول؛ یعنی از جنگ جهانی دوم تا انقلاب اسلامی، فضای رقابت بین‌المللی و به تبع آن منطقه غرب آسیا متأثر از فضای جنگ سرد و تقابل گفتمان‌های هژمون لیبرالیسم و کمونیسم جریان داشت. ترسیم صحیح صورت‌بندی گفتمان‌های قدرت در این مقطع، فهم دقیق‌تر مناسبات قدرت و منازعات گفتمانی را در مقاطع بعدی به همراه داشت.

در مقطع دوم؛ یعنی از انقلاب اسلامی تا فروپاشی شوروی، شاهد حضور گفتمان قدرت جدیدی در فضای رقابت بین‌المللی و منطقه‌ای بودیم که هویت هر دو گفتمان هژمون و به تبع آن خرده گفتمان‌های وابسته منطقه‌ای را به چالش کشید. گفتمان «اسلام سیاسی»؛ گفتمان قدرت برآمده از انقلاب اسلامی بود که توانست ضمن تثبیت در عرصه ملی، هویت خود را در مقابل تهدیدات و فشارهای متعدد گفتمان‌های هژمون و خرده گفتمان‌های منطقه‌ای وابسته به آنها حفظ نماید و در مقابل؛ برخی از عناصر و دال‌های هویتی رقابتی منطقه‌ای و بین‌المللی‌اش را به چالش بکشد. گفتمان اسلام سیاسی در سطح بین‌الملل با زیر سؤال بردن مبانی فراروایت و کلان گفتمان مدرنیته، با هر دو گفتمان پارادایم مدرن، یعنی لیبرالیسم و کمونیسم به مواجهه پرداخت و در بی‌قراری برخی از عناصر هویتی آنها به خصوص در بی‌اعتباری مبانی ماتریالیستی و سکولاریستی آنها تأثیرگذار بود تا جایی که می‌توان گفت افول و سقوط گفتمان هژمون کمونیسم در برخی از جهات، متأثر از غیریت‌سازی‌های گفتمان اسلام سیاسی بود. در عرصه منطقه‌ای نیز حضور گفتمان اسلام سیاسی ضمن حذف پهلویسم، موجب تضعیف خرده گفتمان‌های پان‌عربیسم و کمالیسم گردید.

در مقطع سوم؛ یعنی از فروپاشی شوروی تا امروز، منازعات و برخوردهای بین‌المللی و منطقه‌ای اسلام سیاسی با ابعاد بیشتری نسبت به مقطع قبل دنبال گردید. گفتمان هژمون لیبرالیسم در فضای جدید و بدنبال افول کمونیسم، دچار چالش هویتی و بی‌معنایی ناشی از فقدان «دیگر» خود گردید، لذا به سرعت پتانسیل و ظرفیت رقابت بین‌المللی گفتمان اسلام سیاسی را به عنوان جدی‌ترین رقیب خود به رسمیت شناخت. در عرصه منطقه‌ای نیز شدیدترین رقابت‌ها را بین اسلام سیاسی و خرده گفتمان‌های وابسته شاهد هستیم. در پی تضعیف و خروج گفتمان‌های سکولار پان‌عربیسم و کمالیسم از عرصه رقابت منطقه‌ای، منازعه جدی بین گفتمان اسلام سیاسی و سلفیسم در جریان است. وابستگی سلفیسم به گفتمان هژمون لیبرالیسم و تلاش برای تشکیل و حمایت از جریان‌های تکفیری و نیز سایر غیریت‌سازی‌های اسلام سیاسی با آن، موجب

بی اعتباری سلفیسم در بین ملت های اسلامی گردیده و این روند همچنان استمرار دارد. همچنین ظهور خرده گفتمان های جدید منطقه ای مانند اخوانیسم و نوعثمانیسم با ماهیت دینی و اسلامی، از دیگر عرصه های تقابل و تنازع منطقه ای اسلام سیاسی بشمار می آید که با حمایت گفتمان هژمون لیبرالیسم و در راستای محدودسازی روند هژمونیک گرایی اسلام سیاسی مفصل بندی می شوند، هرچند در مقام عمل و به عنوان یک گفتمان قدرت رقیب، توفیقی کسب ننموده اند.

در حال حاضر شدت منازعات منطقه ای در سوریه، عراق و یمن را می توان راهبردی ترین برخورد تمدنی گفتمان هژمون غرب و لیبرالیسم با اسلام سیاسی ارزیابی نمود که تنها خرده گفتمان باقیمانده منطقه ای، یعنی سلفیسم آن را نمایندگی می نماید. نتیجه این رویارویی حساس از دو صورت خارج نخواهد بود: یا پایان تاریخ برای لیبرالیسم رقم خواهد خورد، و یا اینکه دامنه هژمونی گفتمان اسلام سیاسی از منطقه ای به سطح بین المللی ارتقاء خواهد یافت.

آنچه از پس تحلیل گفتمانی تعاملات و منازعات گفتمان قدرت برآمده از انقلاب اسلامی در عرصه بین المللی و منطقه ای برجای می ماند، خط سیر حرکت گفتمان اسلام سیاسی در هندسه قدرت جهانی است که شیب تصاعدی آن قابل ترسیم و مشاهده می باشد.

منابع و مأخذ

۱. آربلاستر، آنتونی، ۱۳۶۷، *ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب*، ترجمه عباس معیر، تهران، نشر مرکز.
۲. اسپوزیتو، جان و جان وال، ۱۳۹۲، *جنبش های اسلامی معاصر*، ترجمه شجاع احمدوند، تهران، نشر نی.
۳. امام خمینی، ۱۳۷۸، *صحیفه امام*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۴. بهروزی لک، غلامرضا، ۱۳۸۶، *جهانی شدن و اسلام سیاسی در ایران*، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۵. حسینی زاده، سیدمحمدعلی، ۱۳۸۶، *اسلام سیاسی در ایران*، قم، انتشارات دانشگاه مفید.
۶. حقیقت، سیدصادق، ۱۳۸۵، *روش شناسی علوم سیاسی*، قم، انتشارات دانشگاه مفید.
۷. خرمشاد، محمدباقر، ۱۳۹۰، *بازتاب های انقلاب اسلام ایران*، تهران، انتشارات سمت.
۸. دریک، مایکل، ۱۳۸۸، *انقلاب*، در *راهنمای جامعه شناسی سیاسی*، تهران، پژوهشگاه مطالعات راهبردی.
۹. دهقانی فیروز آبادی، سیدجلال، ۱۳۸۴، *تحول گفتمانی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، انتشارات مؤسسه ایران.

۱۰. زرشناس، شهریار، ۱۳۷۷، *اشاراتى درباره لیبرالیسم در ایران*، تهران، انتشارات کیهان.
۱۱. سعید، بابی، ۱۳۷۹، *هراس بنیادین: اروپامداری و ظهور اسلام‌گرایی*، ترجمه غلامرضا جمشیدی‌ها و موسی عنبری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۲. عزیززاده موسوی، سیدمهدی، ۱۳۹۱، *سلفی‌گری و وهابیت*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۳. هانتینگتون، ساموئل، ۱۳۷۴، «*منابع بی ثباتی در جهان معاصر*» در: *نظریه برخورد تمدن‌ها*، ترجمه مجتبی امیری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۱۴. نصر، حسین، ۱۳۸۳، *قلب اسلام*، ترجمه مصطفی شهرآیینی، تهران، انتشارات حقیقت.
۱۵. نمازی، حسین، ۱۳۸۷، *نظام‌های اقتصادی*، تهران، شرکت سهامی انتشار.
16. Al Jabri, Mohammed Abed, 1999, "*Clash of Civilizations: the Relations of the Future?*" in *Gema Martin Munoz*, (ed) , *Islam, Modernism and the West*, London, Tauris.
17. Huntington, Samuel, 1993, "*The Clash of Civilizations?*", *Foreign Affairs*, 72: 3, summer.
18. Krauthammer, Charles, 1993, "*Iran: Orchestrator of Disorder*", *Washington Post*, 1 January.
19. Pipes, Daniel, 1995, "*Political Islam is a Threat to the West*", in: *Islam; Opposing Viewpoints*, Paul A. Winters, San Diego, Greenhaven Press.

